

خاطره



گردان پاتلابی‌ها کاری کرد کارستان

■ **محمد رضا محمدی**

راوی این ستون یکی از رزمندگان دفاع مقدس است که چون رسته اطلاعاتی دارد، بارها در جبهه دفاع از حرم نیز حضور یافته است. از وی که نمی‌خواست نامش را منتشر کنیم خواستیم خاطره‌ای از حضور در جبهه عراق به عنوان یک مدافع حرم ذکر کند. طفره رفت اما نهایتاً خاطره‌ای از دوران دفاع مقدس بیان کرد که شش‌مین و دلیزد پر است.

جنگ در جبهه میانی و شمالی خصوصیات خاص خودش را داشت. منطقه کوهستانی بود و اغلب باید بر سر تصاحب یک تپه یا بلندی با دشمن محدود و ایذایی به جبهه‌ها تحرک بیخشید، لذا بسیاری از لشکرها خودشان طرح عملیات محدودی را به قرار گاه مرکزی ارائه می‌دادند که بعد از پذیرش توسط فرماندهان ارشد، توسط خود لشکر در یک منطقه نه چندان وسیع انجام می‌گرفت. لشکر ما هم تصمیم گرفت یک عملیات محدود را انجام دهد. اسم عملیات و منطقه آن درست یادم نیست اما به خوبی یادم است که ما به عنوان گردان پشنتیبان باید از دو گردانی که مسئول گرفتن ارتقاعی شده بودند حمایت می‌کردیم.

من آن زمان نوجوان بودم و چون رزمنده‌ای کم تجربه به شمار می‌رفتم، به گردان یا پتلابی‌ها منتقل شدم. در گردان ما چند نفر پایشان پایین‌تر داشت و به همین خاطر بچه‌ها به شوخی پاتلابی‌ها صدا می‌پس‌ان می‌کردند. اغلب نیروهای گردان هم یا مثل من کم سن و سال بودند یا برعکس در سنین میان‌سال‌تری قرار داشتند و یا به هر شکل نیروی رزمی به تمام معنا به شمار نمی‌رفتند. لذا در عملیات رزمی معمولاً از گردان ما به عنوان پشتیبان استفاده می‌شد.

با شروع عملیات زنده‌ترین گردان وارد عمل شد و به شدت با دشمن درگیر شد اما طولی نکشید که اعلام کردند تپه تسخیر نشده و بچه‌ها به تلفات بسیاری عقب‌نشینی کرده‌اند. گردان احتیاط وارد عمل شد. آن هم سرنوشتی بهتر از گردان اولی پیدا نکرد. وارد این به اجبار از گردان یا پتلابی‌ها خواستند وارد عمل شوند. در ضمن خودمان هم مشتاق بودیم در عملیات شرکت کنیم و نهایتاً دستور حمله صادر شد.

آن شب هیچ کس فکرش را نمی‌کرد که ما بتوانیم کاری در برابر دشمنی سمج پیش ببریم. بچه‌های ما اگر چه توانایی جسمی و آموزشی دو گردان اول و دوم را نداشتند، اما دل را به صاحبش سپردند و به خط دشمن زدند. نمی‌دانم آن شب چه گذشت و دشمن چه نیرویی در ما دید که با هر قدم ما یک قدم عقب‌نشینی می‌کرد. شبی که من یکی از معجزات الهی را به عینه دیدم. با کمترین تلفات خط دشمن را در هم شکستیم و مورد نظر را فتح کردیم.

بخش‌هایی از ناگفته‌های جنگ به مناسبت یازدهم خردادماه سالروز شدت یافتن جنگ شهری در خرمشهر

از جنگ شهری تا عملیات ترورستی



■ **علیرضا محمدی**

با مرور رویدادهای تاریخ دفاع مقدس ملت ایران، به مقاطعی برمی‌خوریم که معلوم نیست به چه دلایلی مهجور مانده و کمتر یادی از آنها می‌شود. نادیده گرفتن همین بخش‌هاست که باعث شده، دو سال از عمر دفاع مقدس کم کنیم و آن را محدود به دوران هشت ساله تحمیلی با عراق یعنی بدانیم. یکی از همین وقایع مربوط به فتنه خلق عرب در خوزستان و

■ **یازدهم خردادماه**

امروز یازدهم خردادماه ۱۳۵۸ اوضاع و احوال خرمشهر به هم ریخته است. این شهر که از آغاز پیروزی انقلاب دوباره شاهد حضور عناصر «خلق عرب» بود، دچار آتش‌زی زیر خاکستر شد که رفته رفته خود را نمایان می‌ساخت. آتشی که بارقه‌های آن در روز یازدهم خردادماه با حملات پرآکنده به مراکز دولتی، پهاگان دژ، آتش‌زدن انبار بزرگ خرما در خسروآباد و... خود را نشان داد. درگیری‌هایی که توسط خلق عرب آغاز شد و با ورود سپاه پاسداران موقتا خاتمه یافت. این درگیری‌ها در یازدهم خردادماه دو کشته و ۱۲ مجروح در پی داشت.

فتنه خلق عرب اما تنها مربوط به مقطع زمانی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نبود، آنگاه که عبدالوهاب خاطری‌زاده از پاسداران خرمشهری می‌گوید، خلق عرب ریشه در گذشته‌های نه چندان دور داشت: «خلق عربی‌ها ظهورشان به سال ۴۲ می‌رسد. همان زمان هم از طرف رژیم شاه مورد تعقیب قرار گرفتند که عده‌ای زندانی و برخی متواری شدند. بعد از شلوغی‌های انقلاب دوباره سر و کله‌شان پیدا شد و بحث تجزیه خوزستان را دنبال کردند. ما پاسدارهای خرمشهری هم دوشادوش پاسدارهایی که از تهران یا دیگر نقاط کشور به شهر آمده بودند با آنها مقابله می‌کردیم»

هر چند خلق عرب ریشه‌ای بومی داشت، اما به قول خاطری‌زاده بسیاری از مردم عرب زبان خرمشهری پشتیبان انقلاب بودند و در برابر فریب خوردگان خلق عرب ایستادگی می‌کردند: «نام گروهک خلق عرب نباید این تصور را ایجاد کند که همه عرب‌های خوزستانی یا خرمشهری دنبال تجزیه طلبی بودند، بلکه خیلی از مردم عرب زبان به عنوان یک مسلمان از انقلاب اسلامی دفاع می‌کردند.»

د

رزمندگان خرمشهر حتی برای اینکه راه عبور سلاح‌ها به خرمشهر را مسدود کنند، یکی از نیروهای زنده خود به نام شهید حیدر حیدری را که تبحر در ساخت مواد منفجره داشت رهسپار خاک عراق می‌کنند تا پلی را که از طریق آن سلاح به داخل ایران منتقل می‌شد، منهدم سازد.

شهید حیدری به خوبی از عهده ما مور یتشش برمی‌آید اما وی کمی بعد در سایر مراحل درگیری‌های مرزی به شهادت می‌رسد



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۱

بخش‌هایی از ناگفته‌های جنگ به مناسبت یازدهم خردادماه سالروز شدت یافتن جنگ شهری در خرمشهر

از جنگ شهری تا عملیات ترورستی

خود را در خردادماه ۵۸ سپری کرده، اندکی فروکش می‌کند. عناصر خلق عرب فتره‌رفته از مواضع خود عقب می‌نشینند و مجبور به ترک شهر می‌شوند. از این زمان به بعد آنها سعی می‌کنند با عملیات ترورستی حرف خود را پیش ببرند. خاطری‌زاده از رزمندگان بومی خرمشهری می‌گوید: «آنها دیگر علنی در شهر جولان نمی‌دادند. در عوض دست به بمب‌گذاری و عملیات تروریسی می‌زدند. مثلاً در بازار شهر بمب کار می‌گذاشتند یا یک بار به داخل مسجد جامع نازنجک پرتاب کردند.»

■ **درگیری‌های مرزی**

عملیات تروربستی باعث ایجاد التهاب در خرمشهر می‌شود. لذا تعدادی از رزمندگان این شهر به فکر بستن مرزها به عنوان محل تردد عناصر خلق عرب و ورود سلاح به داخل کشور می‌افتند، اما مسدود کردن مرز، خود باعث ایجاد درگیری در منطقه شلمچه می‌شود. در این درگیری‌ها چند تن از پاسداران خرمشهری به شهادت می‌رسند. یکی از رزمندگان بومی تعریف می‌کند: «به دستور شهید جهان آراقرار شد شب‌ها در سراسر مرز نیروی کمین بگذاریم و مرز را کاملاً کنترل کنیم. این کار باعث درگیری‌های مرزی شد. چنانچه دشمن مناطق مرزی را با خمپاره و توپ می‌کوبید. در همین درگیری‌ها دو پاسدار به نام‌های موسی پختور و عباس فراهانی اسدی به شهادت رسیدند. البته ما هم از دشمن خیلی بیشتر تلفات گرفتیم و ضرب‌شست خوبی به آنها نشان دادیم.»

رزمندگان خرمشهر حتی برای اینکه راه عبور سلاح‌ها به خرمشهر را مسدود کنند، یکی از نیروهای زنده خود به نام شهید حیدر حیدری را که تبحر در ساخت مواد منفجره داشت رهسپار خاک عراق می‌کنند تا پلی را که از طریق آن سلاح به داخل ایران منتقل می‌شد، منهدم سازد. شهید حیدری به خوبی از عهده مأموریتش برمی‌آید اما وی کمی بعد در سایر مراحل درگیری‌های مرزی به شهادت می‌رسد.

■ **آغاز جنگ تحمیلی**

درگیری‌های مرزی که ابتدا میان عناصر خلق عرب و رزمندگان خرمشهری صورت می‌گرفت، زود با دخالت مستقیم نیروهای بعثی سر و شکلی جدی‌تر به خود گرفت. بعثی‌ها که سلاح‌های مورد نیاز خلق عرب را تأمین می‌کردند، وقتی با بر خورد جدی رزمندگان بلا انقطاع دامنه خود را به فتنه خلق عرب که از جنگ در داخل شهر به عملیات تروربستی و نهایتاً ضد و خورد در مرزها رانده شده بود، چون اغتشاشات کردستان نیز بومی‌ها ظاهر کننده تراندازی شروع رسمی جنگ تحمیلی در ۳۱ شهریور و ماه ۱۳۵۹ پیوند داد. از همین جااست که خرمشهری‌ها مثل مردم کردستان، شروع جنگ در خطه خود را پیش از شروع رسمی جنگ تحمیلی می‌دانند.

بررسی رویدادهایی چون جنگ داخلی در خوزستان، گنبد، سیستان و کردستان، می‌تواند به درک بهتری از فاع ۱۰ ساله ملت ایران منتهی شود.

وادی کتاب

معرفی کتاب ابوجهاد

شهید مغنیه با موسیقی عرفانی میانه خوبی داشت

■ **غلامحسین بهبودی**

نام عماد مغنیه تنها زمانی سر زبان‌ها افتاد که خبر شهادتش روی تلکس خبرگزاری‌ها قرار گرفت. مردی که دشمنانش او را شیخ حزب الله لقب داده بودند و ۲۵ سال قوی‌ترین سرویس‌های جاسوسی دنیا را به عجز واداشته بود. اما اکنون که چند سالی از شهادت عماد مغنیه می‌گذرد هنوز زندگی «حاج رضوان» برای بسیاری از دوستداران جبهه مقاومت اسلامی ناشناخته و مجهول است. به همین جهت انتشارات روایت فتح کتاب «ابوجهاد» (صد خاطره از شهید عماد

مغنیه) را به قلم سیدمحمد موسوی منتشر کرده است. در این مجال کوتاه‌نگاهی گذرا به داشته‌های این کتاب خواهیم‌انداخت. «۲۵ ژانویه ۱۹۶۲، صدای گریه‌اش در منطقه شیخ‌بیرت پیچید. اسمش را گذاشتند عماد. همان روزها در یکی از جاده‌ها تصادف کردند. معجزه شد که به هیچ کس آسیب نرسید. پدرش، حاج‌فانژ گفت: خدا به خاطر این بچه به ما رحم کرد. این بچه آینده‌دار است. هیچ کس فکرش را نمی‌کرد که آینده این بچه، شکست دادن اسرائیل باشد.»

اولین خاطره از یکصد خاطره‌ای که قرار است خواننده در کتاب ابوجهاد آنها را مطالعه کند، مربوط به تولد شهید مغنیه و آشنایی مختصری به خانواده و محل زندگی وی است. ذکر این خاطره و شروعش از تولد شهید نشان‌دهنده ترتیب خاطرات بر اساس روایی تاریخی است. یعنی از کودکی شهید شروع می‌شود و رفته رفته همراه با مقاطع مختلف زندگی عماد مغنیه پیش می‌رود. نکته‌ای که از همان اول تو ذوق خواننده می‌خورد، هو کوتاهی بیش از حد خاطرات است که نشان می‌دهد دست نویسنده از حيث منابع کوتاه بوده که مجبور شده



تصویر امام را پوشید... آن روزها به عماد و دوستانش خمینیون می‌گفتند: «...

من حیث‌المجموع کتاب «ابوجهاد» به رغم کوتاهی خاطراتش، بسیاری از خصوصیات اخلاقی و همین‌طور روند جهادی شهید عماد مغنیه را پیش‌روی خواننده قرار می‌دهد. با خواندن این کتاب متوجه می‌شویم که عماد مغنیه عاشق و معشوقه ریقه‌(س) بوده و با موسیقی عرفانی نیز میانه خوبی برقرار می‌کرد و حتی اینکه چند ساعت قبل از ترور قطعه‌ای از محمد اصفهانی با نام «غوغای ستارگان» را گوش می‌داده است: «امشب در سر شوری دارم/ امشب در دل توری دارم/باز امشب در اوج آسمان...»

کتاب ابوجهاد، خواننده را تا آخرین لحظات صد خاطره کتاب ابوجهاد از شماره یک شروع می‌شوند و تا شماره صد خاتمه می‌یابند. پس از آن چند تصویر نسبتاً بکر و کمتر دیده شده از شهید مغنیه پیش‌روی مخاطب قرار می‌گیرند. این کتاب در واقع قصه دارد با خاطراتی ریز و کوتاه شمایی کلی از شهید مغنیه را به مخاطب معرفی کند تااگر بعدها تحقیقات جامع‌تری نسبت

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|--|
| ۷ | ۶ | ۱ | ۳ | | |
| ۵ | ۴ | | | | |
| ۱ | ۶ | ۸ | | | |
| ۳ | ۳ | ۹ | ۷ | | |
| ۵ | | | | | |
| ۹ | ۵ | ۶ | ۳ | ۱ | |
| | ۲ | | | | |

جدول سودوکو

ارقام ۱تا۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف،ستون‌ومربع‌های

کوچک‌درسه‌سه‌فقط یک‌بار

به‌کارروند.

جدول کلمات متقاطع

◀ **پاسخ جدول شماره۵۱۰۴**

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ب | ا | ح | ه | و | ز | س | د | | | | | | | | | | | | | |
| س | ح | ب | ا | د | ا | ه | ا | ب | ت | ی | پ | ا | م | م | و | و | و | و | و | و |
| ا | ا | د | ب | ا | ح | ا | س | ا | ب | غ | ع | ا | و | ا | م | ا | م | ا | ا | و |
| س | ا | ا | ب | ا | ا | ح | ا | ا | ب | ک | ا | ک | ا | م | ی | ل | ز | ن | ن | ن |
| ا | م | ا | ن | ا | ت | ا | ب | م | ر | ی | ل | ا | ا | ن | ا | ا | و | و | و | و |
| ب | ا | ا | و | ک | ل | ق | ا | ب | ت | ی | پ | ا | م | م | و | و | و | و | و | و |
| ا | ب | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و |
| ب | ا | ب | ا | ا | ا | م | ن | م | م | ن | م | ن | م | ن | م | ن | م | ن | م | ن |
| و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و | و |
| ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا |
| ا | ب | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ا |
| ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ا |
| ا | ب | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ا |
| ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ب | ا | ا | ا | ا |